

«تحلیل ماهی، یک نماد معنوی در مثنوی مولوی»

دکتر پروین گلی زاده*

دکتر مختار ابراهیمی**

افسانه سعادت‌نی***

چکیده

ماهی، یکی از تصویرهای مطرح مولوی در مثنوی است که شاعر با آن انس و خویشاوندی ذهنی و باطنی دارد. ماهی، واژه حسی بسیط نیست بلکه تصویری گسترش یافته و ممتد که از عالم حس تا دنیای ناشناخته جان و روان را در بر گرفته است. در این مقاله برای دستیابی به تصویر ماهی، تمامی کاربردهای زبانی و ادبی و واژه‌های مرتبط با آن بررسی شد تا از این رهگذر امکان تقرب به دنیای ماورای این تصویر فراهم گردد. مولوی در مثنوی برای بیان مقاصد و اندیشه‌های خود بارها از ماهی در قالب مفاهیم مختلف نمادین بر پایه قرآن، احادیث و روایات و منابع تاریخی سود جسته است. ماهی در اندیشه شاعر معانی نمادین گوناگون هم‌چون عارف و سالک حقیقت، انسان کامل و انسان بهشتی، وسیله هدایت و گاه معنایی متفاوت با معانی مذکور مانند زمین، جسم و انسان دنیوی یافته است.

واژه‌های کلیدی

ماهی، نماد، مولوی، مثنوی.

مقدمه

بدون تصویرپردازی هیچ هنری به ویژه شعر وجود نخواهد داشت. نمادگرایی تعبیری از هنر است که بر نماد استوار شده است. نمادها در همه عملکردهای فرهنگی بشر از جمله دین، شعر، هنر، اسطوره، قیاس‌های فلسفی، علم و... وجود دارند. (اویس، ۱۹۹۹: ۱۰۴). نماد یک اصطلاح، نام یا حتی تصویری است که در زندگی روزانه شناخته شده است، اما علاوه بر معنای متداول، روشن و بی‌واسطه دارای معنی ضمنی ویژه‌ای است که به آنچه برای ما مبهم، ناشناخته یا پنهان است، اشاره می‌کند. (یونگ، ۱۹۷۸: ۳). نماد (سمبل) دارای جنبه ناخودآگاه و سیعی است که هرگز به طور دقیق تعریف یا به طور کامل توضیح داده نشده است. ذهن آدمی در کند و کاو سمبل به تصوراتی می‌رسد که خارج از محدوده استدلال معمولی هستند.

نمادگرایی یا مکتب سمبولیسم، شیوه‌ای بود که در برابر اثبات‌گرایی به وجود آمده و قد برافراشته است. (کزازی، ۱۳۷۶: ۲۵۷). در این مکتب، شاعر، کوششی برای رخنه در فرا سوی جهان تصورات دارد، این تصورات به مفهوم ایده افلاطون، یعنی جهان فراطبیعی کاملی است که انسان آرزوی رهایی به آن را دارد. (چدویک، ۱۳۷۵: ۱۴). در آثار شاعران و نویسندگان که نمادگرایی

* دانشیار، دانشگاه شهید چمران اهواز، گروه زبان و ادبیات فارسی، ایران، اهواز.

** استادیار، دانشگاه شهید چمران اهواز، گروه زبان و ادبیات فارسی، ایران، اهواز.

*** دانشجوی دوره دکتری دانشگاه شهید چمران اهواز.

عموماً از تصاویر عینی و مادی برای بیان احساسات و اندیشه‌های انتزاعی استفاده می‌شود. نمادسازی همانند نیرویی محرک، انسان را از احساس به فهم، از بینش به بینش، از اندیشه به اندیشه و از تفسیر سازنده ارتقا می‌دهد و در یک چشم‌انداز به شعر، عمق، دامنه، اعتبار و وقار می‌دهند و در آن صورت است که خواننده خود را در برابر عظمتی پایدار می‌یابد.

به هر روی باید گفت ادبیات سمبلیک در عموم مردم مؤثر و نافذ است. عارفان هم‌چون نمادگرایان برای تفهیم مقصودهای معنوی و معانی بلند و عالی، چاره‌ای جز به کار بردن واژگان و عبارات رمزی نداشتند. بدون تردید عرفان رمزی، در سایه بهره‌وری از این کاربرد، توانسته به زبان ویژه خود دست یابد. این زبان برخاسته از نهاد بشر و ترجمان احوال درونی است و عارفان با تمسک به گیاه‌شناسی، حیوان‌شناسی و انسان‌شناسی توانسته‌اند به ارایه منویات خود پردازند.

از سوی دیگر نمادها نیز باید بادقت انتخاب شود. در حقیقت نماد باید برای مفهومی که از آن برگرفته شد، بهترین انتخاب باشد تا بتواند دریافتی ظریف و هوشمندانه به وجود آورد.

ماهی در مثنوی

ماهی (fish) در عربی، نون، حوت و سمک، جانوری است آبی که در روایات و اندیشه اسلامی به نحو مؤثری حضور یافته است. برداشت‌ها و تحلیل‌های عرفانی و اخلاقی در مورد ماهی در مثنوی بدون شک متأثر از اسطوره و فرهنگ دینی به معنای عام و شامل اسلام، یهودیت و مسیحیت است.

«ماهی به یقین نماد عنصر آب است، یعنی نماد جایی که در آن می‌زید. ماهی هم منجی است و هم وسیله کشف و شهود. یک ماهی (ماتیسه) اوتاره (مظهر) ویشناست و منو قانون گذار دوره فعلی را نجات می‌دهد، پس وداها را به او می‌آموزد، یعنی مجموع علم قدسی را بر او آشکار می‌سازد. با همین دیدگاه است که مسیح اغلب چون ماهی‌گیر و مسیحیان چون ماهی تصویر می‌شوند و آب غسل تعمید، عنصر طبیعی و وسیله تولد دوباره است.

ماهی به دلیل شیوه عجیبش در تولید مثل و تعداد بی‌شمار تخمی که می‌ریزد، نماد زندگی و باروری است، نمادی که به حق می‌تواند به زمینه روحی و باطنی منتقل شود. در نقاشی‌های خاور دور، ماهی‌ها جفت جفت تصویر می‌شوند و نماد وصلت هستند. اسلام هم نماد ماهی را به مقوله باروری ارتباط می‌دهد. در شمایل‌نگاری جوامع هندواروپایی، ماهی، علامت آب و نماد باروری و فرزاندگی است. در میان سرخپوستان آمریکای مرکزی، ماهی نماد خدای ذرت است. به عقیده هانتز، ماهی نماد فالو سی است. این برداشت در حکاک‌های روی استخوان ماگدالنی نیز مصداق پیدا می‌کند. در زبان سنسکریت خدای عشق؛ «کسی با علامت ماهی» خوانده می‌شود. در آسیای صغیر اناکسماندورس تصریح داشت که ماهی، پدر و مادر تمامی نسل بشر است و به همین دلیل خوردن آن ممنوع بود. در چین، ماهی نماد بخت و اقبال است همراه با قو (عمر طولانی) علامت شادکامی و نیک‌بختی است» (شوالیه و گربان، ۱۳۸۵: ۱۴۲-۱۳۹).

در آیین مهر، باور بر این بوده که مهر (میثرا، میترا) درون آب متولد شده است، به همین دلیل در آثار این آیین، مهر را به صورت کودکی بر روی نیلوفر آبی و در حال بیرون آمدن از آب با دو ماهی دلفین تصویر می‌کنند. (حصوری، ۱۳۸۶: ۴۳) در اوستا از دو ماهی مینوی یاد می‌شود که اورمزد آنان را مأمور حراست و نگهداری گیاه گوگرد از آسیب اهریمن نموده است. این گیاه که هوم سپید نیز نامیده شده، گیاهی اساطیری است که در ته دریای فراخکرد می‌روید و بی‌مرگی می‌آورد و در باسازی جهان یا

فرشگرد به کار خواهد آمد (آموزگار، ۱۳۸۶: ۳۳). ماهی (حوت) در قرآن در داستان حضرت یونس در سوره صافات، آیات (۱۴۴-۱۳۳) و داستان موسی و یوشع در جست و جوی خضر در سوره کهف، آیات (۶۳-۶۰) آمده است. این مقاله تلاش می‌کند، تحلیل‌های عرفانی مربوط به ماهی را از لابه‌لای مثنوی استخراج کرده و به اجمال توضیح دهد.

ماهی، عاشقی صادق

مولوی به کرات عاشق صادق را به ماهی ممثّل ساخته که مایه حیات و بقایش، عشق است. (ر.ک فروزانفر، ۱۳۷۹: ۲۲۰)

گاه چون موجی برافرازان علم گاه چون ماهی روانه بر شکم

(همان: ۲۶۴)

ماهی هرگز از آب سیر نمی‌شود، اهل ایمان نیز از آب حقیقت و دریای رحمت الهی سیراب نمی‌شوند.

هر که جز ماهی ز آبش سیر شد هر که بی‌روزی است، روزش دیر شد

(همان: ۵)

ماهی عارف کامل و غیر ماهی معرف کسانانی است که چندان ظرفیتی ندارد و به اندک فاصله قانع می‌شوند (سبزواری، ۱۳۷۴: ۲۶). یعقوب چرخ می‌گوید: «غیر ماهی از آب سیراب شود اما ماهی را از آب، سیری نیست. عشاق را هم چون ماهیان بدان که از آب حیات عرفان، ایشان را سیری نیست». (به نقل از زمانی، ۱۳۸۶: ۶۱)

پس کسوخ خشک در جو کی بود؟ ماهی با آب عاصی کی شود؟

(همان: ۸۵۹)

ماهی، سالک یا انسان کامل

در مثنوی، هر جا سخن از ماهی است، تداعی سالک یا انسان کامل است.

چون نفاذ امر شیخ آن میر دید ز آمد ماهی، شدش وجدی پدید

گفت آه ماهی ز پیران آگه است شه تنی را کاو لعین درگه است

ماهیان از پیر آگه مابعد ماشقی زین دولت و ایشان سعید

(همان: ۲۳۲)

در بسیاری از مواضع در مثنوی، ماهی، نماد جان انسان‌های الهی و انبیاء و اولیاء‌اند که جز در بحر پاک کبریایی نمی‌توانند زیست. از سوی دیگر اندیشه پیوستن انسان کامل با عالم غیب در تصاویری که ماهی در آن حضور دارد، به چشم می‌خورد.

ماهیان آگاه از پیران، نماد اولیاء و عارفان هستند. مولوی در فیه مافیه در این خصوص و در تمثیل جالبی، پیامبر را ماهی دریای رحمت دانسته و می‌نگارد: «در آن دریای رحمت هم چون ماهی غوطه می‌خورد هر چند در این عالم مقام پیغامبری و خلق را رهنمایی و عظمت و پادشاهی و شهرت وحی باشد، اما چون باز به آن عیش بازگردد...» (۱۳۸۱: ۴۵۱). کار ماهی جز شناگری در آب نیست. عارف نیز کاری جز شناوری و تسبیح و عبادت درگاه احدیت ندارد. ماهی هر قدر هم در دریا باشد، باز به دنبال آب فراوان‌تری است، عارف نیز علم بیشتری از خداوند طلب می‌کند. مولوی بارها تأکید می‌کند که ماهیت قرآن چیزی جز انبیاء نیست. وی قسم یاد می‌کند که نورانیان یعنی اولیای الهی به مانند ماهیان بحر احدیت هستند. این ماهیان، اهل صفا و یکرنگی

هستند گرچه در خشکی هزاران رنگ وجود دارد، ماهیان دریای وحدت با همه رنگ‌ها می‌جنگند.

هست قرآن حال‌های انبیاء ماهیان بحر پاک کبیریا

(مولوی، ۱۳۷۸: ۷۴)

باز وقت صبح آن اللهیان برزنند از بحر سر چون ماهیان

(همان: ۸۹)

استعاره از عقول و افکار منسوب به خدا

جان چو افزون شد گذشت از انتها شد مطیعش جان جمله چیزها

مرغ و ماهی و پری و آدمی زانکه او پیش است و ایشان در کمی

ماهیان سوزن‌گر دلکش شوند سوزنان را رشته‌ها تابع بوند

(همان: ۳۳۲)

مجاز از همه موجودات

پاسبان بر خوابناکان برفزود ماهیان را پاسبان حاجت نبود

(همان: ۳۴۰)

استعاره از عارفان دریای معارف الهی

چون قضا بیرون کند از چرخ سر عاقلان گردند جمله کور و کر

ماهیان افتند از دریا برون دام گیرد مرغ پیران را زبون

تا پری و دیو در شیشه شود بلکه هاروتی به بابل در رود

(همان: ۳۷۷)

ماهیانیم و تو دریای حیات زنده‌ایم از لطف‌ای نیکو صفات

(همان: ۴۱۵)

استعاره از سالکان

ماهیان جان، استعاره‌ای از عارفان

ماهیان جان در این دریا پرند تو نمی‌بینی که کوری ای نژند

بر تو خود را می‌زنند آن ماهیان چشم بگشا تا ببینی‌شان عیان

ماهیان را گر نمی‌بینی پدید گوش تو تسبیحشان آخر شنید

(همان: ۳۳۳)

ماهی الهی، استعاره از مأموران مشیت خداوندی

در داستان کرامات درویشی که در کشتی به دزدی متهمش کردند، ماهی به صورت مأمور الهی ظاهر می‌شود. بدین ترتیب که

پس از دعای درویش به سوی خداوند به دلیل اتهام دزدی که به او زده بودند، صدها هزار ماهی که مأمور الهی بودند هر یک

سوزنی از طلا به دهان سر ز آب بالا کشیده و گفتند: بگیر شیخ این سوزن تو. شیخ رو به امیر کرده، گفت: این سلطنت عظمای الهی بهتر است که سلطنت دل می‌باشد یا ملک ناچیز دنیا؟

شیخ سوزن زود در دریا فگند
صد هزاران ماهی الهی
خواست سوزن را به آواز بلند
سوزن زر در لب هر ماهی
سربرآوردند از دریای حق
که بگیر ای شیخ سوزن‌های حق

(همان: ۳۲۷)

ماهی نماد انسان بهشتی

در جایی از مثنوی، پیامبری در اثبات ادعای پیامبری خود را به ماهی تشبیه می‌کند؛ چرا که هم‌چون ماهی، خانه و همنشینی بر روی زمین ندارد.

نه مرا خانه‌ست و نه یک همنشین
خانه کی کردست ماهی در زمین

(همان: ۸۱۰)

ماهی نماد انسانی که به سوی حقیقت رهسپار است و بی‌تردید جایگاه چنین انسانی، بهشت خواهد بود.
که بهشتی کیست و بیگانه کی است
پیش من پیدا چو مار و ماهی است

(همان: ۱۶۲)

انسان بهشتی به ماهی تشبیه شده و غیر بهشتی به مار؛ چرا که مار در اشعار مولوی نماد انسان‌های خاکی و دنیوی است که جایگاهشان بر خاک است نه دریا.

دایم اندر آب کار ماهی است
مار را با او کجا همراهی است

(همان: ۵۱۸)

انسان بهشتی برای ورود به بهشت با آب کوثر تطهیر می‌شود همچنان که خداوند در قرآن می‌فرماید: «و سقاہم ربہم شراباً طہوراً» (۲۴). این شراب پاک می‌تواند نوشابه نهر کوثر باشد که خدا آن را به دست رسولش (ص) و امیرالمؤمنین (ع) به اهل بهشت ارزانی داشته است تا آنان را از هر عیب و پلیدی پاک کند. (امین، ۱۳۶۱: ۳۱۱)

ماهی نماد هدایت

مولوی در داستان حضرت موسی و یوشع در جست و جوی خضر که در قرآن در سوره کهف آمده است، ماهی را نماد هدایت معرفی می‌کند.

ماهی بریان ز آسیب خضر
زنده شد در بحر گشت او مستقر

(همان: ۱۰۷۸)

در اینجا ماهی وسیله هدایت است، همان طور که به تعبیری برای حضرت یونس نیز این گونه بوده است:
گفت پیغمبر که معراج مرا
نیست بر معراج یونس اجتبا

(همان: ۵۶۰)

ماهی خاکی، فاقد روح حقیقی

ماهی خاکی، درویش نان است که تنها صورت ماهی را دارد، اما فاقد روح و حقیقت آن است و از دریا فرار می‌کند. (ر.ک. شهیدی، ۱۳۷۳: ج ۸: ۲۱۷) ماهی خاکی، نماد انسان‌های دنیوی است.

ماهی خاکی بود درویش نان شکل ماهی لیک از دریا رمان

(همان: ۱۲۹)

شکل و صورت ماهی که از گل سازند و یا بر خاک کشند؛ ریگ ماهی و آن سقنقور است و سقنقور، جانوری است از جنس بزوجه که در آب و خشکی تواند زیست. (ر.ک: مثنوی شریف، فروزانفر، ۱۳۷۳: ۱۱۴۵)

ماهی در عرفان تمثیلی مولوی

نفس اول راند بر نفس دوم ماهی از سر گنده باشد نی ز دم

(همان: ۴۹۶)

مولوی در این بیت که تحت عنوان نومیدشدن انبیا از قبول و پذیرایی منکران آمده است، خلق عالم و از آن جمله افراد بشر را محکوم قضای الهی و تابع سرنوشت لوح تقدیر قدیم ازلی دانسته است. وی بر آن است که هر آنچه در عالم خلق و این جهان سفلی وجود می‌گیرد تحت تأثیر عالمی مافوق این جهان که آن را عالم امر می‌گویند، است، بنا بر این انبیا از قبول دعوت و پذیرایی منکران نومید شده بودند، پیش خود می‌گفتند که ما بیهوده آهن سرد می‌گوییم؛ چرا که آب از سرچشمه گل آلود و گندیدگی ماهی از سر شروع می‌شود.

حکایت سه ماهی، تمثیلی رمزی

مولوی در ابیاتی در دفتر چهارم، در باره نشانه‌های عاقل، نیمه عاقل و غافل سخن می‌گوید... وی بر آن است که عاقل با مشعل عقل و هدایت خود سلوک می‌کند و به مقصد می‌رسد و نیمه عاقل با ارشاد عاقل طی طریق می‌کند اما آنکه غافل است، نه عقلی دارد که خود به مقصد برسد و نه نیمه عقلی که به کمک هادی عاقل به منزلگه مقصود واصل شود. مولوی برای بسط این موضوع، حکایت سه ماهی را می‌آورد. این حکایت نقد حال آدمیان است. دنیا به آگیری می‌ماند که سه نوع مردم در آن می‌زیند: عاقل کامل، نیمه عاقل و غافل. عقلاء با تکیه بر مصباح عقل خود، راه حیات را به سلامت درمی‌نوردند اما نیمه عاقلان، ابتدا در اندیشه نجات خود بر نمی‌آیند لیکن با ارشاد عقلا راه را از چاه تشخیص می‌دهند و با قمع هوای نفسانی و مرگ اختیاری از صیاد نفس و شیطان می‌دهند و اما غافلان در دام مکر و حیلت نفس و شیطان اسیر می‌شوند.

قصه آن آگیر است ای عنود	که در او سه ماهی اشگرف بود
در کلیله خوانده باشی لیک آن	قشر قصه باشد و این مغز جان
چند صیادی سوی آن آگیر	برگذشتند و بدیدند آن ضمیر
پس شتایبند تا دام آورند	ماهیان واقف شدند و هوشمند
آنکه عاقل بود عزم راه کرد	عزم راه مشکل ناخواه کرد
گفت با اینها ندارم مشورت	که یقین سستم کنند از مقدرت

مهر زاد و بود بر جانشان تند
مشورت را زنده‌ای باید نکو
ای مسافر با مسافر رأی زن
گفت آن ماهی زیرک ره کنم
سوی دریا عزم کن زین آنگیر
سینه را پاساخت می‌رفت آن حذور
رفت آن ماهی ره دریا گرفت
گفت ماهی دگر وقت بلا
کاو سوی دریا شد و از غم عتیق
لیک زان نندیشم و بر خود زخم
پس برآرم اشکم خود بر زبر
می‌روم بر وی چنان که خس رود
مرده گردم خویش بسپارم به آب
غلط غلطان رفت پنهان اندر آب
از چپ و از راست می‌جست آن سلیم

کاهلی و جهلشان بر من زنند
که تو را زنده کند وان زنده کو؟
زانکه پایت لنگ دارد رایزن
دل ز رأی و مشورتشان برکنم
بحرجو و ترک این گرداب گیر
از مقام باخطر تا بحر نور
راه دور و پهنه پهنه گرفت
چونکه ماند از سایه عاقل جدا
فوت شد از من چنان نیکو رفیق
خویشتن را این زمان مرده کنم
پشت زیر و می‌روم بر آب بر
نی به سبّاحی چنان که کس رود
رگ پیش از مرگ امن است از عذاب
ماند آن احمق همی‌کرد اضطراب
تا به جهد خویش برهاند گلیم

(همان: ۶۸۰-۶۷۷)

تصاویر مرتبط با ماهی

سمک(ماهی) در مقابل سماک

از بهشتش انداختش بر روی خاک
چون سمک در شست او شد از سماک

با تو ما را خاک بهتر از فلک
ای سماک از تو منور تا سمک

(مولوی، ۱۳۷۸: ۳۰۴)

(همان: ۳۱)

سماک، ستاره‌ای است بزرگ، بیرون از صورت فلکی عوا، برابر بنات‌النحش. آن را سماک رامج (نیزه‌دار) خوانند و رمح او دو ستاره است از صورت فلکی جاثی. همان صورتی که بر زانو نشسته است و او را از بهر بلندی، سماک خوانند و گروهی او را نگهبان شام نام کنند و برابر آن به سمت جنوب، دیگر ستاره‌ای است بزرگ و روشن که آن را سماک اعزل خوانند. (رک: شرح مشنوی شریف، ۱۳۷۳: ۲۴۹) «سمک» به معنی ماهی است و اشارت دارد بدان دسته از روایات که گفته‌اند زمین بر پشت ماهی نهاده شده است. (علی بن حسین مسعودی، ۱۳۷۰: ۲۲) اسطوره «گاو ماهی» یکی از اولین اندیشه‌های زمین‌شناختی است که به استنباط و تفکر انسان‌های اولیه در خصوص حیات و آفرینش مربوط می‌شود. بر اساس این اسطوره به امر خداوند، زمین بر پشت گاو و گاو نیز بر پشت ماهی و ماهی بر آب قرار گرفته است. توالی روز و شب و فصول و حتی بروز ناشی از تحرک این دو موجود

است. بسیاری از مفسران قرآن برآنند که مراد از ن (نون) که در آغاز سوره قلم به آن سوگند یاد شده همان ماهی است که جهان بر پشت اوست و او در آب قرار دارد و زیر آن ماهی، گاوی است و زیر گاو صخره و زیر صخره، ثری (زمین، خاک) و زیر ثری کس نداند چیست و نام آن ماهی «لیوشا» است و نام آن گاو «بهموث». در روایتی دیگر این ماهی بر دریا، دریا بر باد و باد بر قدرت قرار دارد. گویند آن ماهی استکبار کرد و به خود متعجب شد و خواست که جهان، زیر و رو کند. خدا، پشه‌ای بیافرید تا به بینی او درشد و بیرون شد و پیش روی او تشست. از آن گاه چشم آن ماهی بازمانده است و در آن پشه همی‌نگرد. (یاحقی، ۱۳۸۶: ۷۴۸)

ماهی به معنای زمین جزء اعتقادات ایرانیان بوده و مولوی از این تعبیر بهره برده است.

پس زمه تا ماهی هیچ از خلق نیست که به جذب مایه او را حلق نیست

(مولوی، ۱۳۷۸: ۳۵۹)

منظور از این بیت آن است که به هر کو بنگرید از ماهی تا به ماه (کنایه از زمین تا آسمان) مخلوقی نیست مگر این که خمیرمایه جذابی دارد که اشیاء مناسب را به خود می‌کشد. (جعفری، ۱۳۶۶: ج ۶: ۱۳۰) و یا در توصیف درخت سدره المنتهی که ریشه‌اش از گاو و ماهی هم پایین‌تر است به این اعتقاد و باور اشاره شده است.

بیخ هر یک رفته در قعر زمین زیرتر از گاو و ماهی بد یقین

(مولوی، ۱۳۷۸: ۴۴۶)

ماهی‌زادگان دریای حقیقت

مولوی، اصطلاح ماهی‌زاده را برای انسان‌هایی که استعداد کامل شدن را دارند به کار برده است. (گوهرین، ۱۳۶۲: ۲۱۷)

اندر آینه چه بیند مرد عام	که نبیند پیر اندر خشت خام
آنچه لحنی به خانه خود ندید	هست بر کوسه یکایک آن پدید
رو به دریایی که ماهی‌زاده‌ای	همچو خس در ریش چون افتاده‌ای؟
خس نه‌ای دور از تو رشک گوهری	در میان موج و بحر اولیتری
بحر و حدان است، جفت و زوج نیست	گوهر و ماهیش غیر موج نیست
ای محال و ای محال اتراک او	دور از آن دریا و موج پاک او
نیست اندر بحر شرک و پیچ و پیچ	لیک با احوال چه گویم؟ هیچ هیچ

(همان: ۱۰۵۱)

مولوی در این ابیات به غفلت‌زدگان ظاهرپرست این چنین توصیه می‌کند: شما که ماهیان دریای حقیقت‌اید، چرا از فرط حقارت و بی‌هویتی به ظواهر چسبیده‌اید؟ دریای مد نظر مولوی، دریای وحدت است که نظیر و همتایی ندارد. مراد وی از «گوهر» در اینجا، معارف ربّانی و «ماهی» کنایه از عارفان بالله است. «موج» نیز کنایه از تجلیات بی‌حدّ و عدّ حضرت حق است.

نقش ماهی (ماهی بی‌جان)

نقش ماهی را چه دریا و چه خاک رنگ هندو را چه صابون و چه زاک

(همان: ۱۲۹)

شست و ماهیان در بند وساوس

در میان شهر چون دریا روان	پر ز کشتی‌ها و شست ماهیان
(همان: ۱۲۷)	
زانکه در چشمت خیال کفر اوست	وان خیال مؤمنی در چشم دوست
کاندر این یک شخص هر دو فعل هست	گاه ماهی باشد او و گاه شست
(همان: ۲۱۴)	
گوشت کاندر شست تو ماهی ریاست	آنچنان لقمه نه بخشش نه سخاست
(همان: ۳۱۸)	
زر اگر پنجاه اگر شصتت دهد	ماهیا او گوشت در شستت دهد
(همان: ۳۶۶)	
ای بسا ماهی در آب دور دست	گشته از حرص گلو مأخوذ شست
(همان: ۴۳۲)	
همچو ماهی بسته استت او به شست	شاهزاده ماند سالی و تو شصت
(همان: ۷۲۱)	
ماهیا آخر نگر، منگر به شست	بد گلویی چشم آخر بینت ببست
(همان: ۶۵۵)	

تمثیلی از انسان در بند وساوس نفسانی

غوطه (شناوری ماهیان)

ماهی که غوطه‌ور در دریای معرفت است، بی‌تعلق است و منزلگاه و تعلق به جز دریا ندارد، همان‌طور که یک سالک راه حق نیز دل در بند تعلقات مادی و هر آنچه غیر خداست، نداشته و تنها در دریای حقیقت ره می‌پوید و غوطه‌ور است. آن چنان پنهان شدند از چشم او مثل غوطه ماهیان در آب جو

(همان: ۴۵۹)

بحر

دریا، زیستگاه ماهیان است. دریای پاک و خروشان بهترین مأمن برای ماهیان جان اولیاء و انبیا است.

کیست ماهی چیست دریا در مثل	تا بدان مانند ملک عزّ و جلّ
صد هزاران بحر و ماهی در وجود	سجده آرد پیش آن اکرام وجود
چند باران عطا باران شده	تا بدان آن بحر درّ افشان شده

(همان: ۲۷)

مولوی در این ابیات، وحدت هستی را با تمثیل بیان داشته است. وی این مثال را از روی ناچاری بیان داشته و از این روی است که می‌گوید: ماهی کیست و دریا چیست که بتواند حضرت حق را بدان تشبیه کرد. هر گونه تمثیلی در بیان حق، ناقص و ابتر

است. پس این تنها مثل است و در مثل مناقشه نیست.

یم

دایم اندر آب، کار ماهی است
لیک در کُ ماهی پرفنند
واندر این یم ماهیان پرفنند
مار را با او کجا همراهی است؟
اندر این یم ماهی‌ها می‌کنند
مار را از سحر ماهی‌ها می‌کنند

نماد صاحبان (نفوس مطمئنه) و اولیاء الله

ماهیان قعر دریای جلال
بحرشان آموخته سحر حلال

(همان: ۵۱۸)

استعاره از پیامبران و نماد مردان کامل

آب

میلیون‌ها سال پیش از قدم گذاردن انسان بر زمین، هنگامی که بیشتر کره خاکی را آب فرا گرفته بود، اولین نشانه آغاز حیات یک مهره‌دار، موجودی به نام ماهی بود که از ازل نامش را با آب پیوند زدند. موجودی که با حرکات زیبایش بشر را از ابتدای تاریخ مفتون خویش نوده است. موجودی که در دنیای اسرار آمیز عمق آب‌ها در دنیای خارج از فضای تنفس بشر زیست می‌کرد، در مایع زلالی که نیاز انسان، حیوان و گیاه به آن کاملاً آشکار بود. بنابر این دیری نپایید که این موجود به عنوان نمادی از آب با رمز باران و طراوت پیوند خورده و به دنبال آن رمزی از برکت و باروری گردید. ماهی در نقش نماد آب با ایزد بانوی آب‌ها آن‌اهیتا همراه می‌شود و به عنوان مظهري از برکت و باروری نقشی مقدس می‌یابد.

ماهیان را بحر نگذارد برون
اصل ماهی آب و حیوان از گل است
خاکیان را بحر نگذارد درون
حیله و تدبیر اینجا باطل است

(همان: ۴۹۴)

بر لب جو بود دیواری بلند
مانعش از آب آن دیوار بود
بر سر دیوار تشنه‌ی دردمند
از پی آب او چو ماهی زار بود

(همان: ۲۳۹)

ماهی بیچاره را پیش آمد آب
این نشان‌ها تلک آیات الکتاب

(همان: ۲۶۰)

تمثیل طالب و عاشق است وقتی که به آب برسد

خلق می‌میرند زین قحط و عذاب
ده ده و صد صد چو ماهی دور از آب

(همان: ۷۲۴)

مولوی در دیوان شمس همین معنا را در تمثیل آب و ماهیان باز نمایانده است. ماهی بدون آب، لاشه‌ای بی‌جان است. طلب

صبر از ماهی در فراق آب محال است، حال عاشق نیز چونان ماهی است. عاشق و دوری دوستان، عاشق و غیبت معشوق، هیئات!

ای دل من در هوایت همچو آب و ماهیان
ماهیان را صبر نبود یک ز مان بیرون ز آب
ماهی جانم به میرد گر بگردی یک زمان
عاشقان را صبر نبود در فراق دلستان
جان ماهی آب باشد، صبر بی جان چون بود
چونکه بی جان صبر نبود، چون بود جان جان

(مولوی، ۱۳۸۹: ۹۱۹)

هر که چون ماهی نباشد جوید او پایان آب
هر که او ماهی بود کی فکرت پایان کند

(همان: ۱۱۱)

خشکی

حیات ماهی به آب است و در خشکی جان می سپارد.

گرچه در خشکی هزاران رنگ‌هاست
استعاره از خشکی کثرت
ماهیان را با یبوست جنگ‌هاست

(مولوی، ۱۳۷۸: ۲۷)

جمله در خشکی چو ماهی می‌تپند
آب را بگشا زجو بردار بند

(همان: ۳۰)

حال اولیا در دنیا مانند ماهی بریده از آب است:

مضطرب در نزع چون ماهی زخشک
در یکی حقّه معذب پشک و مشک

(همان: ۸۰۰)

مرغ

در مثنوی آنجا که مولوی لفظ ماهی را بی‌هیچ پس زمینه انتزاعی به کار برده، مترادف مرغ قرار گرفته است.

آن کسی را کش خدا حافظ بود
مرغ و ماهی مرورا حارس شود

(همان: ۵۰۱)

دریا

صورت بی‌صورت بی‌حده غیب
ز آینه‌ی دل تافت بر موسی ز جیب

گرچه آن صورت نگنجد در فلک
نه به عرش و فرش و دریا و سمک

(همان: ۱۶۱)

پس چو می‌بینی که از اندیشه‌ای
قائم است اندر جهان هر پیشه‌ای

هم زمین و بحر و هم مهر و فلک
زنده از وی هم‌چو کز دریا، سمک

(همان: ۲۳۲)

دریا در ماهی بودن

کوه را غرقه کند یک خم زخم
چشم خم چون باز باشد سوی یم

چون به دریا راه شد از جان خم
 زان سبب قل گفته دریا بود
 گفته‌ی او جمله در بحر بود
 یاد دریا چون ز خم بحر بود
 خم با جیحون برآورد اشتهلم
 هر چه نطق احمدی گویا بود
 که دلش را بود در دریا نفوذ
 چه عجب در ماهی دریا بود

استعاره از انسان کامل

(همان: ۹۹۹)

انسان کامل که نسخه اکمل آن حضرت ختمی مرتبت (ص) است، هم چون کوزه‌ای است که به دریا اتصال دارد و آب حقیقت را از دریای احدیت می‌گیرد و به سایرین افاضه می‌فرماید، پس مراد از تمثیل «خم» حضرت محمد (ص) و کاملان (علی قدر مراتبهم) است. «دریا در ماهی بودن» کنایه از این است که جهان حقیقت در باطن انسان کامل منظوی شده است. (زمانی، ۱۳۸۶:

۲۵۲)

ماهی‌گیری سلیمان

بر لب جو برد ظنی یک فتا
 که سلیمان است ماهی‌گیر ما

(همان: ۱۶۷)

یونس

داستان حضرت یونس(ع) در متون عرفانی منشأ تفسیر و تأویل‌های بسیاری شده است. حضرت یونس به واسطه خطایی که مرتکب شد در شکم ماهی گرفتار آمد و از انوار بامداد زندگانی محروم و محجوب ماند اما با تسبیح خداوند توانست نجات یابد.
 قرص خورشید در سیاهی شد یونسی اندر دهان ماهی شد

(سعدی، ۵۹: ۱۳۸۰)

مولوی در تمثیلی و در تأویل قصه یونس پیامبر(ص)، تن آدمی را ماهی و روح را یونس اسیر در قفس تن و جهان را دریا خوانده است. آدمی اگر در دنیا، تسبیح حق گوید نجات خواهد یافت و گر نه خوراک ماهی خواهد شد.

این جهان دریاست و تن ماهی و روح
 یونس محجوب از نور صبح

(همان: ۲۲۳)

یونس در بطن ماهی پخته شد
 مخلصش را نیست از تسبیح بد

استعاره از روح

گر نبودی او مسیح بطن نون
 او به تسبیح از تن ماهی بجست
 گر فراموش شد آن تسبیح جان
 هر که دید الله را اللّهی است
 این جهان دریاست و تن ماهی و روح
 گر مسبح باشد از ماهی رهید
 حبس و زندانش بدی تا یبعثون
 چیست تسبیح آیت روز الست
 بشنو این تسبیح‌های ماهیان
 هر که دید آن بحر را آن ماهی است
 یونس محجوب از نور صبح
 ورنه در وی هضم گشت و ناپدید

(همان: ۲۲۳)

یونس روح آدمی تنها در صورتی می تواند از دریا به سلامتی خارج شود که در تن هم چون ماهی، به ذکر و تسبیح حق مشغول شود.

نتیجه‌گیری

با توجه به تحلیل نماد ماهی در مثنوی، این نکته مسلم شد که ماهی در اندیشگان مولوی، صورت نمادی فرارونده و بالنده یافته است. چارلز چدویک از دو نوع سمبولیسم نام می‌برد: یکی سمبولیسم انسانی و دوم سمبولیسم فرارونده. سمبولیسم انسانی، بیان سمبلیک عواطف درونی و شخصی شاعر است و مربوط به ذات اوست، جنبه فردی و انسانی دارد و ریشه در تصورات جهان ایده و فراطبیعی، رخنه کردن در جهان آرمانی‌ای است که نوع بشر، آرزوی آن را دارد. این سمبولیسم قلمرو نمادهای جهانی، گسترده، عام و آرمانی است. نمایش شکوه و زیبایی آن سوی گور (غیب‌بینی) و ورود به فراسوی واقعیت است. (۱۳۷۵: ۱۱-۱۲)

با این تفسیر، تصویر ماهی در سطح عاطفه فردی و احساس درونی شاعر باقی نمانده بلکه به جهانی همگانی و عام و فراتر از طبیعت اشاره داشته است.

ماهی در اندیشه شاعر معانی نمادین گوناگون هم‌چون عارف و سالک حقیقت، انسان کامل و انسان بهشتی، وسیله هدایت و گاه معنایی متفاوت با معانی مذکور مانند زمین، جسم و انسان دنیوی یافته است.

منابع و مأخذ

- ۱- آموزگار، ژاله. تاریخ اساطیری ایران. تهران: سمت، ۱۳۸۶.
- ۲- امین، سیده نصرت. مخزن‌العرفان فی تفسیرالقرآن. تهران: نهضت زنان مسلمان، جلد ۱۵، ۱۳۶۱.
- ۳- جعفری، محمد تقی. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی. تهران: انتشارات اسلامی، جلد ۵، ۱۳۷۳.
- ۴- چدویک، چارلز. سمبولیسم. ترجمه مهدی سحابی. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵.
- ۵- حصوری، علی. مبانی طراحی سنتی در ایران. دفتر نخست. تهران: چشمه، ۱۳۸۱.
- ۶- زمانی، کریم. شرح جامع مثنوی. تهران: اطلاعات، ۱۳۸۶.
- ۷- سبزواری، ملاحادی. شرح مثنوی مولوی با تصحیح مصطفی بروجردی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، جلد ۱، ۱۳۷۴.
- ۸- شهیدی، جعفر. شرح مثنوی. تهران: علمی و فرهنگی، جلد ۸ و ۴، ۱۳۷۳.
- ۹- شوالیه، ژان و گربران، آلن. فرهنگ نمادها، اساطیر، رؤیاهای، رسوم، ایما و اشاره. ترجمه و تحقیق سودابه فضائلی. تهران: نشر جیحون، ۱۳۷۸.
- ۱۰- فروزانفر، بدیع‌الزمان. شرح مثنوی شریف. تهران: زوار، جلد ۱، ۱۳۷۹.
- ۱۱- کزازی، میر جلال‌الدین. پرنیان پندار. تهران: روزنه، ۱۳۷۶.
- ۱۲- گوهرین، سید صادق. فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی. تهران: کتابفروشی زوار، جلد ۸، ۱۳۶۲.

- ۱۳- مسعودی، علی بن حسین. اخبارالزمان. ترجمه کریم زمانی، چاپ اول، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰.
- ۱۴- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد. کلیات شمس تبریزی. تهران: ذهن آویز، ۱۳۸۹.
- ۱۵-، مثنوی. تهران: نشر محمد. ۱۳۷۸
- ۱۶- یاحقی، محمدجعفر. فرهنگ اساطیر و داستان‌واره در ادبیات فارسی. تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۶.